

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثیک ه بود راجع به تخصیص بود و این که مورد تخصیص از تعارض، به این مناسبت از تعارض خارج است ولی خب بحث تخصیص و خاص و عام و انواع بحث هایش به قول آقایان در جلد اول گذشت، در مباحث الفاظ گذشت لکن این جا به مناسبت این که تخصیص از تعارض حساب نمی شود، البته خب مطلب تا حد زیادی واضح است، این به نظرم سرّ شبهه یک جهت دیگری در ذهن آقایان هست و عرض کردیم گفته شده که این مباحث را هم جناب آقای شافعی مطرح کرده، آن چه که در کتاب شافعی هست جور دیگری است، حالا اگر حالی شد بخوانیم و إلا فلا.

ایشان مطلبی را در صوری را که خود مرحوم نائینی مطرح کردند که البته خب آقایان خواستند خودشان چون خیلی به نظر ما نتیجه علمی ندارد ایشان صوری را مطرح کردند به لحاظ سند و دلالت، ظنی السند و ظنی الدلالة، إلى آخره، اقسامی که تصور کردند، ایشان می فرمایند به این که از شیخ نقل می کنند که شیخ گفته شده اگر هر دو ظنی السند و دلالت باشد یا قطعی السند است ظاهر اطلاق شیخ هو عدم تخصیص العام به، بلکه باید اقوی الظهورین مراعات بشود، بعد مرحوم نائینی می فرمایند نه اصولا ظهور خاص همیشه مقدم است چون خاص قرینه است، و یک مثال عرفی هم می زنند که همیشه ظهور قرینه ولو اقوی نباشد بر ظهور ذی القرینه مقدم است، ملاحظه نسبت نمی شود، عرض کردیم، دیروز هم عرض کردیم مثالی هم زدند برای این جور جاهایی که مشکل دارد مثل این که عامی که لفظی هست اما حکم عقلی است و لذا ابای از تخصیص دارد، شاید مراد شیخ این است که در این جا، عرض کردیم سابقا یک توضیح این امور هم برای ما خیلی سخت است، در بحث حجیت خبر این مطلب را آقایان مطرح کردند که اگر ما قبول بکنیم آیه نباء دلالت بر حجیت خبر می کند معارض با اطلاق آیه می شود، لا تقف ما لیس لك به علم، آن وقت آن جا آمدند گفتند تخصیص می زنیم، این بحث آن جا مطرح شده که لا تقف ما لیس لك به علم ابای از تخصیص دارد، حتی بحث مسئله نسخ هم آن جا

.....
مطرح شده که اصلاً نسخ شده باشد، آیه نباء آن آیه را نسخ کرده و باز یک بحث های جنبی عده دیگر که حالا این آیه زودتر بوده، آن زودتر بوده، ناسخ اول بوده منسوخ اول بوده، عرض کردیم در محلش که این ها ابجائی هستند که به محصلی نمی رسد بیشتر جنبه پر کردن فراغ وقت است.

اولاً عرض کردیم لا تقف ما لیس لك به علم ابای از تخصیص ندارد، جای تخصیص ندارد و آیه نباء هم اصولاً دلالت ندارد و اصولاً اگر آیه ای آمد یا روایتی آمد که در جایی که به حسب ظاهر علم نیست و قبول بشود این باید حکومت باشد، تخصیص نمی گیرد، توضیح باید باشد، این که مرحوم نائینی و آقاضیا هم در آخر بحثشان فرمودند این که در انی جور جاها ظهور عام اقوی است و لذا تخصیص نمی زنیم، اصلاً آن جا بحث تخصیص نباید مطرح بشود یعنی اگر بنا شد، اگر است، من نمی دانم چرا بحث های اگر را این قدر زیاد مطرح می کنیم، اگر بنا شد آیه نباء قبول بشود چون خود آیه نباء دارد إن جائكم فاسقٌ نباء فتبینوا، یعین به دنبال بیان باشید، این معنایش این است که خبر عادل بیان است، خب لا تقف ما لیس لك به علمٌ دیگر اصلاً با همدیگر تخصیص نمی خورد که، آخه گفت فتبینوا، از این قتبینوا چون نگفت خبر فاسق را رد بکنید، گفت به دنبال بیان باشید، فتبینوا خب مفادش این است که اگر خبر عادل بود بیان نمی خواهد یعنی خودش بیان است یعنی اگر عادل، اگر بخواهیم آیه نباء را دلالت بکند معنایش بیان است، و لا تقف ما لیس لك به علم که با این تعارض ندارد که حالا اصلاً تخصیصی مطرح بشود.

پرسش: بیان علم نیست

آیت الله مددی: چرا دیگر، قد جائكم من الله بیان، چون بیان یعنی جداسازی، عرض کردم در لغت عربی علم، بیان، قطع، این ها انواع الفاظ بکار برده شده، یکی از اساسی ترین الفاظ هم بیان است که در ذیل آیه علمه البیان آن روز اشاره ای کردم، این که جدا بکند انسان حق را از باطل می شود بیان و لذا هم در لغت عربی اگر این دو تا با هم مخلوط باشند شبهه بهش می گویند چون حق با باطل مشابه هم شدند، انسان دقیقاً نمی تواند تشخیص بدهد این حق است یا باطل است، اما با بیان جدا می کند، خود بیان به معنای جداسازی، بان به معنای ابتعد، به اصطلاح، فراغ به اصطلاح، بان السعاد که در آن قصیده معروف، بیان به معنای جداسازی است، این

در مقابل شبهه که با هم مشتبه اند، با هم مخلوط شدند، اگر ما باشیم و این آیه، گفتیم که دلالت نمی کند اصلاً، آیه نباء را که قبول نکردیم، ببینید همه بحث ها اگر است، اگر هم بنا بشود قبول بکنیم با تامل در خود آیه واضح می شود که این بیان است پس این لا تقف ما لیس لك به علم نیست، این با حکومت

پرسش: بعضی وقت ها قطعی است و بعضی وقت ها ضروری است، صد در صد که جدا نکرده

آیت الله مددی: به هر حال آیه تعبد، معنای تعبد این است دیگه خب، اصلاً معنای تعبد چیست؟ اگر شما بگویید بعضی وقت ها قطعی است معنایش این است که خبر عدل حجت نیست، هر جا قطع بود حجت است نبود نبود، اصلاً معنای تعبد این است که مطلقاً حجت است

پرسش: عام تعبدی نیست، با تعبد که نمی شود حکم عقل را تخصیص زد

آیت الله مددی: نه می گوید من بیان می دانم، شارع تعبد داده، مثل این که می گوید المتقی عالم، چه اشکال دارد بگوید؟ چه مشکل خاصی دارد بگوید، می گوید من خبر عدل را بیان می کنم، علم می دانم، ما که قبول نکردیم، حالا شما می خواهید اشکال، علی المبناء فعلاً، ما که اصلاً قبول نکردیم این مطلب را، اگر کسی این مطلب را قبول کرد دیگه به تخصیص نیست که بگوییم ابا از تخصیص دارد، آن خود آیه را آدم تامل می کند، نمی خواهد این قدر بحث بشود، آقایان بحث های عجیب و غریبی در این جا کردند در تخصیص آیه نباء، اصلاً بحث تخصیص نمی خواهد مطرح بشود، طبیعتاً اگر لسان لسان اباحه از تخصیص است آن جایی که لسان، لسان آبی از تخصیص است طبیعتاً می شود حکومت، طبیعتاً این طور است دیگه، یعنی بیاید شارع تصرف بکند اما اگر بیان باشد وقتی که من علم پیدا کردم، خب خبر عادل حجت نیست، اصلاً معنای حجیت یعنی این، اصلاً معنای حجیت اگر من دیدم مثلاً یک کسی نوشته که حجیت خبر ثقه به نحو طریقت است که مثلاً جابریت و کاسریت، حجیت خبر ثقه به نحو موضوعیت یا طریقت، طریقت یعنی وثوق پیدا بشود، موضوعیت خودش، خب اصلاً تعجب آور است، ظاهراً آقایان از اصطلاحات کلاً خارج اند، اصلاً موضوع معنای حجیت خبر ثقه موضوعیت است، اصلاً طریقت که جای بحث، معنایش این است که خبر ثقه حجت نیست، اگر طریقت

گرفتیم گفتیم هر جا وثوق پیدا شد خب این دیگه، همین رساله های عملی مثل عروه را نگاه بکنید، مرحوم صاحب عروه نوشته که يعتمد علی قول موذن عارف، عده ای در حاشیه نوشتند لو افاد الوثوق، این لو افاد الوثوق اشاره به این است، آن هایی که موذن را قولش را تعبدا حجت می دانند چه بخواهد وثوق بیاید یا نیاید، دلیل آمد که شما به قول موذن عمل بکنید، آن هایی که می گویند بعنوان ثابت نشد می گویند خب لو افاد الوثوق، چون وثوق خودش حجت است، اگر منشا وثوق شد قبول و إلا فلا، پس این بحث را این جور شنیدم بعضی ها مطرح کردند که حجیت خبر ثقه به معنای این که این وثاقت طریقت دارد یا موضوعیت، اصلا وقتی حجیت مطرح می شود مراد موضوعیت است، اصلا طریقت از اصطلاح خارج است، آن که می گوید خبر ثقه حجت است یعنی موضوعیت دارد، وثاقت راوی منشا می شود که شما این خبر را قبول بکنید حصل الوثوق أم لا، اصلا مراد این است، و إلا اگر حصل الوثوق و العلم آن اصلا خارج است، جای بحث نیست که،

پرسش: آن که تعبدی را قبول ندارد طریقی می شود، درست است؟

آیت الله مددی: نه، می گوید یا این، چون قائل به حجیت خبر ثقه، ظاهرا خودش هم نفهمیده چی می گه

پرسش: نه آن هایی که نیستند

آیت الله مددی: خب نیستند هیچی، دنبال وثوق اند، می گوید ما به مجرد این که سند صحیح است وثوق پیدا نمی کنیم، چون این حجیت خبر ثقه معیار عقلائی دارد در پیش عقلا وقتی شواهد بر خلاف باشد قبول نمی کنند، وثاقت راوی حرف خوبی است اما وقتی شواهد بر خلاف باشد قبول نمی کنیم، این جا شواهد بر خلاف است، سندش صحیح است اصحاب اعراض کردند، یک عبارت دارد مرحوم نائینی کل ما ازداد صحتا ازداد وهنا، اگر شنیده باشید، هر چی صحیح تر بشود وهنش و اشکالش بیشتر است، این تعبیر نائینی این مراد آن خبر صحیحی است که اصحاب ازش اعراض کردند، می گوید اگر بگویید مثلا به طریق صحیح نقل شده خب اصحاب اعراض کردند، دو طریق صحیح دارد، سه طریق، می گوید هر چی صحتش را بیشتر می کنید مشکلش بیشتر است، هی می گویند طریق ها صحیح سه تا، چهار تا، پنج تا طریق صحیح، پس چرا اصحاب اعراض کردند؟ کما ازداد صحتا ازداد وهنا، این مراد ایشان از

این عبارت این است آن خبری را که اصحاب بهش عمل کردند، اگر شما شواهد صحت دارید، بگویید دو طریق صحیح، سه تا، چهار تا، پنج تا، شش تا، در کتاب کافی آمده، فقیه آمده چون هر چی بیشتر نقل بکنید مشکل بیشتر است، چرا؟ چون با این اوصافی که گفتید خب چرا قبول نکردند؟ با این اوصاف که هی زیادش می کنید، اسنادش را زیاد می کنید چرا مطلب را قبول نکردند، ما در این مطلب مثال هم زدیم چون نمی خواهم وارد بحث حدیث بشوم، علی ای حال ایشان مرحوم آقای نائینی می فرمایند و درست هم هست، حق با مرحوم نائینی است، تخصیص است.

بعد ایشان یک بحثی را مطرح فرمودند بذلک یندفع ما ربما یتوهم من أن تقدیم الخاص لو كان بالحکومة فما الفرق بینها و بین التخصیص فإن التخصیص علی هذا یرجع الی الحکومة فلا وجه للمقابلة بینهما

این اشکال، ایشان البته یک جوابی می دهد، دیگه حالا چون این بحث را ما کرارا مطرح کردیم اولاً گفتیم تخصیص و حکومت و ورود این ها همه برگشتش به ادبیات قانونی است، در ادبیات قانونی این نکته را آقایان ملاحظه کردند و آن نکته این است که اگر فرد، فردیتش محفوظ است فقط حکم را نمی گیرد این را تخصیص می گویند، اگر در فردیتش بحث بشود یا به لحاظ عقد الوضع یا به لحاظ عقد الحمل این را حکومت می گویند، این نکته فرقی این است، البته ایشان یک شرحی داده و لذا عرض کردیم آنی که الان متعارف در کلمات آقایان است مثلاً خلاصه مکتب نائینی، به نظرم نائینی مطلبی را در جلد اول گفته یا بعد در فیما بعد خواهد گفت چون تازگی ها مراجعه نکردم، نشد مراجعه بکنم، علی الذاکرة عرض میکنم، لذا حکومت را یا در عقد الحمل می دانند مثل لا ضرر، یا در عقد الوضع می دانند مثل المتقی عالم، اکرم العلماء، در این یا در آن می بینند، بعد در هر کدام یا به نحو توسعه است یا به نحو تضییق است یعنی یا یک فردی را خارج می کند یا یک فردی را داخل می کند، این دو تا چهار تا، در هر کدام یا به نحو حکم ظاهری است یا به نحو حکم واقعی لذا مجموعه حکومت هشت مورد است، مراد از چهار صورتش که حکم ظاهری است مبنی بر کلام مرحوم نائینی است که حجیت را به معنای تتمیم کشف می داند، کسانی که حجیت ظاهری قبول نکردند همان چهار تا می شود، مراد ایشان از ظاهری آن جایی است که مثلاً این اماره بعنوانه حجت بشود، این دلیل بعنوانه در باب احکام، در باب موضوعات نه، در

باب احکام این بعنوانه حجت بشود، اگر حجیت را قبول کردیم در اموری که شانسان طریقت است مثل خبر واحد، چهار تا بر حکومت اضافه می شود مثلاً فرض کنید اماره قبول، این می گوید ظنی که از قول مثلاً ثقه حاصل می شود این ظن معتبر است، حکم یقین دارد، خب این حکومت ظاهری است، این تتمیم کشف تتمیم کشف ظاهری است پس حکومت به این تصور روی این مکتب اخیر نجف چهار تاست، یا در عقد الحمل است یا در عقد الوضع است، فی کل منهما یا به نحو توسعه است یا به نحو تضییق است، فی کل من الاربعة یا ظاهری است یا واقعی، حالا ما چون منکر ظاهری شدیم پس چهار تا می شود پس این تابع مبانی دیگر هم هست، این انواع حکومت، این ربطی به تخصیص ندارد، بعد البته مرحوم آقای نائینی این جا حرفی را می زند و خلاصه اش این است که فرق بین حکومت و ورود اگر به نفس تعبد خارج شد ورود است، اگر به تصرف در متعبد به خارج شد اسمش حکومت است، این را هم ایشان دارد چون زیاد گفتیم، دیگه خودتان را خسته نکنیم.

بعد مطلبی که ایشان در این جا می فرمایند در این که فی تخصیص العام بهذا القسم، شاید مراد ایشان تخصیص عام مثل همان عامی که ابای از تخصیص داشته باشد. بعد ایشان بحث می کند که آیا به نحو ورود است یا حکومت است ایشان آخرش قبول می کند که به نحو حکومت است، دیگه تا آخر عبارت ایشان چون اگر بخواهیم این عبارت ها را بخوانیم به یک محصل درستی

خلاصه بحثی را که ایشان در این جا دارند ظهور خاص همیشه بر ظهور عام مقدم است، لکن این وجه تقدم لازم نیست با حکومت بشود، من این توضیح را سابقاً عرض کردم لفظ حاکم به معنای شارع گاهی به مخصص و به مقید هم گفته می شود، در همین کتاب جواهر إلا أنه حاکم علی العام، حاکم مرادش مخصص است، لفظ حکومت و لذا کرارا عرض کردم حکومت اصطلاحی مال شاگرد صاحب جواهر است نه مال خود صاحب جواهر، این حکومت اصطلاحی در مقابل تخصیص بعد از جواهر است، در قبل جواهر به نظرم می آید در کتاب جامع المقاصد هم دیده باشم، حاکم به معنای مخصص

پرسش: در سرائر هم هست

آیت الله مددی: سرائر هم هست می فرمایند

حاکم به معنای مخصص است اصلا

پرسش: یعنی می گفتند تخصیص انواع دارد یکیش هم این بود

آیت الله مددی: نه نه، اصلا می گویند چون مخصص شارح است، شارح آن است، مبین آن است.

علی ای حال این هم راجع به این مطلب که خلاصه بحث این است که در حقیقت تخصیص یک نوع شرح است و نتیجتا چون یک نوع شرح است شرح مراد جدی همان تقسیمی که برای اقسام مراد کردیم لذا تخصیص و مخصص هیچ وقت معارض با عام نیست ولو به حسب ظاهر لا اقل در بعضی از افراد معارض است چون اکرم العلماء معنایش این است که همه علما را اکرام بکنند، لا تکریم فساق العلماء خصوص فساق را خارج بکنند لذا تعارض دارد، این تصور تعارض بوده و لکن تصور تعارض به این نحو برداشته شد که این شارح و مبین مراد جدی است پس با همدیگه هیچ نحو تعارضی ندارند.

البته عرض کردم این بحث به این معنا که ایشان الان این جا اصحاب ما مطرح کردند آنی که من فعلا در کتاب شافعی دیدم با آن مقداری که مراجعه کردم چون این بحث عام و خاص را چند جا آورده، در یک جا نیاورده در کتاب الرسالة، آنی که من دیدم در کتابش غیر از این بحث های إلا و این هاست، ایشان مثلا می گوید آیه مبارکه خذ من اموالهم صدقة عام است یعنی تمام اموال را می گیرد إلا این که پیغمبر مثلا در حیوانات از سه تا گرفت: گاو و گوسفند و شتر، مثلا از اسب نگرفت، از قاطر نگرفت، من باب مثال عرض می کنم. مثلا در باب زرع از دو چیز گرفت، یکی به اصطلاح گندمی، یکی جو، ما اقسام زرع داریم مخصوصا حالا در ایران مثلا برنج زیاد است، ذرت در کشور های غربی زیاد است، از این ها پیغمبر نگرفت پس این آیه مبارکه را تخصیص زد اما به نظرم مرادش از تخصیص این باشد که در حقیقت این هم یک نوع تخصیص به سنت است، در روایات ما دارد که إن الله فرض الزکات و سنّها رسول الله فی تسعة اشیاء، این سنت رسول الله است، نمی دانم حالا ایشان عبارتش را می گویم، من که تا حالا که عبارات ایشان را خواندم دیدم یک عبارتی بخواهد بیاید در تفسیر تخصیص، عرض کردیم در خود آن قصه حضرت زهرا دارد افخصه الله ابی، آیه ارث چرا پدرم را شامل نشود، آیاتی که در ارث وارد شده، این تخصیص در آن حدیث حضرت زهرا هم هست، این چیزی نیست

.....
که به شافعی بخواهند نسبت بدهند و عبارتی را که شافعی دارد به عنوان تخصیص و خاص همینی است که در روایت ما آمده، به لفظ تخصیص هم نیامده، فرض الله الزکاة، إن الله فرض الزکاة و سنّها رسول الله فی تسعة، و عفی عما سوی ذلك، لفظ تخصیص هم توش ندارد، إلا هم توش ندارد، اصلا الفاظ تخصیص ندارد.

علی ای حال آن چه که به ذهن بنده سراپا تقصیر می رسد این ها در حقیقت می خواستند یک نکته اساسی را که بیان بکنند این باشد: یک: موارد استثنا در کلام عرب چون کلمه عرف و خود ایشان هم مجلس واحد را ذکر می کند، یکی استعمال عرفی دارد، یکی استعمالی که بین عبد و مولی است، استعمال عرفیش در خبر زیاد است مثلا جاء القوم إلا زیدا که عرض کردیم مثل مرحوم نجم الاثمه رضی در شرح بر ابن حاجب کافیه اش ایشان می گوید این ها تناقض دارند، جاء القوم شامل زید می شود، إلا زید تناقض و لذا ایشان توجیه کرد که مراد اول می گوئیم القوم إلا زید جاء، این جوری می گوئیم، اول استثنا را خارج می کنیم بعد. عرض کردم در محل خودش بحث استثنا فقط مال این نکته نیست که ایشان می گوید، گاهی اوقات یعنی مشکلی که اصولا در نحو است همان معنای به قول ما ها تحت اللفظی کان یکون معنا می کنند، در صورتی که مرادات متکلم همیشه اوسع از این است، آن چه که انسان اراده می کند گاهی در جاء القوم إلا زیدا فقط این نیست که بخواهد نفی بکند، مرادش این است که تمام قوم، مثلا این فکر می کرده که مثلا یکی از این قوم یک پیرمرد مثلا هفتاد ساله است این تکان نمی خورد، این وقتی می گوید جاء القوم إلا زید یعنی می خواهد بگوید همه آمدند حتی آن پیرمرد هم آمد، حتی گاهگاهی استثنای منقطع روی همین نکته است مثلا می گوید جاء القوم إلا دوابهم به جز چارپایان همه آمدند، قوم آمدند، این اشاره به این است که هیچ کس از کسانی که انسان اند تخلف نکردند، همه آمدند، این که می گوید إلا دوابهم این استثنای منقطع هم نکته فنیست این است

پرسش: فسجد الملائكة إلا ابليس

آیت الله مددی: آهان آن جا اصلا کلهم دارد، إلا ابليس، آن اشاره به این است که تمام ملائکه در تمام صنوفشان خاضع شدند در مقابل آدم إلا ابليس، این اشاره به این مطلب است چون دارد ملائکه متعدد داریم هم در نهج البلاغه است و هم در روایات دیگر لا

فیکم ملائكة المتعقبين یا متعاقبين إلى آخر روایتی که در ملائکه و اصناف ملائکه و صنوف ملائکه وارد شده، این آیه مبارکه اشاره به این است که تمام صنوف ملائکه برای انسان خاضع شدند إلا ابلیس، به استثنای ابلیس، آن هم کان من الجن، آن هم چون جز ملائکه نباشد.

علی ای حال در نکته عرفی بیشتر در خبر است نه در انشاء و این اشکال مرحوم نجم الاثمه هم در خبر است، عرف اگر باشد در خبر و اما نکته عبد و مولی بیشتر در انشاء است نه در خبر، اصلا رابطه عبد و مولی را ما به لحاظ ولایت مولی بر عبد حساب می کنیم، بیشتر در انشاء است، آن وقت آن جا این شبهه تغایر هست مثلا به بچه اش بگویند یا به عبدش بگویند روزی پنج تا نان بخر، بعد از دو روز، این ها تصورشان این جور است بعد از دو روز بهش بگویند نان لواش نخر، دقت بکنید! می گویند این تخصیص است یعنی به اصطلاح آن اول که گفت نان بخر، حالا تقیید حالا فرض کنیم فنیاء، مطلق بود این جا این قسم را خارج کرد، نان لواش را خارج کرد، دقت کردید؟ این صحبت می شد که این جا یک نوع تناقض است، تو از یک طرف گفتی که نان بخر و از یک طرف گفتی لواش نخر، این دو تا با همدیگه نمی سازند، خب آن جا غالبا جوابشان مولی است دیگه، مولی یک دفعه گفت بخر همه انواع مرادش بود، بعد هم آمد گفت این نوع را نخر، این مشکلی ندارد به لحاظ مولویت مولی مشکل ندارد، این ها این مثال را یعنی مورد را در روایات و در ادله شرعیه گیر کردند، این توجیهی که علما می کنند مراد جدی اولی و ثانوی و این حرف هایی که گفتیم این به لحاظ این است که در شریعت مقدسه همه چیز از اول معین بوده، همان تخصیص هم معین بوده، اگر یک وقتی عام آمد بعد خاص آمد نه این که عوض شده، مراد جدی واقعی از اول همان خاص بوده، این یک نکته اضافی است که در شریعت مقدسه هست، در آن عرف نیست، در آن مثال عرفی وجود ندارد، آن شاید در اول واقعا نظرش بوده هر جور نان خریدی، بعد از دو روز عدول کرد گفت نه نان لواش نخر، خیلی خب، ممکن است، این بحثی ندارد پس این بحثی که این ها مطرح کردند در این جا بیشتر به لحاظ عرف قانونی خاص است، ما عرض کردیم یک عرف عام داریم، یک عرف قانونی داریم که عرف خاص باشد، یک عرف اخص داریم که عرف شریعت باشد، در عرف شریعت مسئله نسخ هم همین جور، می گویند خداوند متعال که یک حکم را فرمود بعد آن حکم زمانش تمام

شد نه این که آن حکم را برداشت، می آید ان شا الله بعد ایشان یک بحثی دارند فرق بین دوران امر بین نسخ و تخصیص، مرحوم نائینی هم دارند آن جا هم ان شا الله متعرض می شویم، دقت فرمودید؟ پس بحثی که در این جا هست این است که آیا واقعا در این جا هم مثل عبد و مولی است مثلا اول مرادش مطلق نان بود بعد برگشت، لذا این بحث آمد که این آقا نظرش عوض شد، اختلاف پیدا کرد، اول گفت نان بخر بعد گفت نان لواش نخر، این پس نظر به اصطلاح عوض شد، بله خب در عبد و مولی می گوئیم عوض شد، چه مشکل دارد؟ اول نظرش این بود که مطلق نان، بعد گفت نه نان لواش، پس این بحث به نظر ما این قسمتش اولاً که آیا در شریعت مقدس مخصوصا نائینی مثال می زند به عده ای از مخصصات که در کلمات ائمه آمده یعنی مثلا نسبت به زمان رسول الله مثلا فرض کنید مثلا صد سال، دویست سال، دویست و خرده ای سال در همین غسل مس میت من شاید روایتش را بخوانم، من مس میتا فلیغتسل، خب این اطلاق است، خود اتهل سنت هم دارند، حالا بحث سندیش را نمی خواهم بگویم که آیا صحیح است یا نه؟ اهل سنت هم دارند، ما یک روایت از امام هادی علیه السلام داریم، خب طبعا این خیلی متاخر می شود دیگه، که این که من مس میتا بعد البرد، وقتی بدن گرم هست نه، وقتی که سرد شد، خب این تخصیص زد دیگه به حسب ظاهر، من مس میتا یعنی هنوز بدنش گرم است نه، بعد از این که سرد شد.

دو: وقتی میت را غسل دادند نه، اگر میت را غسل دادند مس میت موجب غسل نمی شود، خب این مخصص به حسب ظاهر چون اگر بخواهیم وارد بحث فقهیش بشوم خیلی خارج می شویم، همین مقدار که خارج شدیم بس است، آن جا یک شرحی دارد که باید شرحش داده بشود، البته در آن جا هم یک معارض هم تصادفا دارد از همین روایت عمار سبابی که معروف است به کثرت شذوذ، من مس میتا فلیغتسل و إن کان المیت قد غسل، معارض این دارد، آن از امام صادق است، این یکی دیگه را که گفتم از امام هادی است، آن جا هم خیلی کار سنگینی است یعنی اصحاب ما با یک مشکلاتی روبرو شدند، به همین مقدار که روایت عمار شاذ است و بهش عمل نشده و طرح می شود، خب آن جا این مشکل هست، و إن کان المیت قد غسل ظاهر اطلاقی است که از پیغمبر هم نقل شده آن وقت مقید این، مخصص این در زمان حضرت هادی آمده سلام الله علیه که اگر بعد از غسل میت بود من مس میتا دیگه نمی

خواهد غسل بکند، اگر بعد از غسل دادن میت بود آن روایت دارد، سندش هم معتبر است، روایت قابل اعتمادی است، فتوای اصحاب هم روی همان است، اصلا کلا اصحاب ما به این روایت عمار ساباطی به هیچ وجه فتوا ندادند، و این کان المیت قد غسل، حالا می گویم یک بحث این است که ما این را چطور آن جا وارد بشویم و چکار بکنیم و یک بحث کبروی که مرحوم آقای نائینی دارند که بعد از ان شا الله چون ایشان گذاشتند برای بعد ما هم می خواهیم برای بعد بگذاریم، فقط فرق ما با نائینی این است که قبل از این که وارد بحث با ایشان بشویم ابتدائاً روایت تفویض را متعرض می شویم، آیا این از قبیل تفویض به ائمه است مثلاً تا حالا بنا به این بوده که میت مطلقاً موجب غسل میت است امام هادی حکم را عوض کردند، گذاشتند مال قبل از تغسیل میت، قبل از غسل میت، ان شا الله این بحث را آن جا متعرض می شویم و توضیحاتش را ان شا الله عرض می کنیم، توضیحات کلی، این یک بحث که ما اصولاً فکر می کنیم هم نظر عرف که یا به عرف مراجعه کردند و هم نظر عبد و مولی تصور تعارض شده و إلا تصور تعارض ندارد، مخصوصاً در شرع مقدس که تمام را یکنواخت می گیریم و مخصوصاً عرض خواهیم کرد، حالا در بحث تفویض عرض می کنیم که اصلاً از بعضی از روایات معلوم می شود در همان شب مبعث هم تمام حقایق قرآنی و وحیانی بر قلب رسول الله نازل شد و هم تمام آن چه که به عنوان سنن باید باشد بر رسول الله منکشف شد، توضیحاتش را ان شا الله بگذارید برای بعد، فعلاً وارد این بحث نشویم.

لکن نکته مهم به جای این بحث هایی که آقایان کردند یعنی بحث به نظرم آمد از این راه پیش برود، نه این راه هایی که مرحوم نائینی ظنی الدلالة، آن ها هیچ تاثیری ندارد، مهم حجت است دیگه، حالا می خواهد ظنی باشد یا نه، آن ها هیچ اثر خاصی ندارد. و آن بحثی را که این جا باید مطرح کرد این است که آن چه که متعارف در پیش عقلاً باز اضافه بر او در باب عبد و مولی تخصیص می آید در حقیقت واقع حکم را عوض می کند یعنی اگر گفت نان بخر و بعد دو روز بعد گفت نان لواش نخر یعنی واقعا مراد واقعیش این است که نان غیر لواش می خواهد به حیثی که اگر یک روز اشتباه رفت نان بخرد اشتباه نان لواش خرید آمد، مولی بهش می گوید چرا نان لواش خریدی؟ می گوید حواسم پرت بود، خب برو برگردان، گفتم نان، ببینید ما در این جور جاها وقتی تخصیص می زنیم خوب دقت بکنید! این تخصیص تاثیرش در واقع است، حالا این نکته ها را اگر مرحوم نائینی توضیح می دادند بهتر از این

مطالب بود، تخصیص کارش این است که واقع را عوض می کند یعنی واقع را محدود می کند، در واقع این طوری می شود به حیثی که اگر اشتباه کرد نسیان پیدا کرد حتی اگر گفت نه یک کسی من را تهدید کرد، یک هفت تیر روی کله من گرفت نان لواش بخر و إلا می کشتم، من هم نان لواش خریدم، می گوید خب من نمی خواهم لواش، برگردانش، یا اگر مثلاً اجبار بوده بذار کنار به یک کسی بده بخورد، من نان لواش نمی خواهم، ببینید این در تخصیص یا در تقیید واقع عوض می شود، در شریعت مقدسه یک نکته ای که در روایات اهل بیت آمده آن جاهایی که تخصیص و تقیید است اگر به نحو سنت باشد محدوده دارد، دیگه واقع عوض نمی شود، در موارد عذر این برداشته می شود، این خیلی نکته مهمی است، این مطالب را می فرمودند بهتر از این حرف ها بود. فرض کنید مثلاً می گوید لا تصل فی الحریر، حواسش نبود نسیاناً یا در اتاق پارچه ای برداشت پوشید و نماز خواند و بعد که چراغ را روشن کرد دید این حریر است، برنامه شان به این است که درست است لا تصل فی الحریر داریم اما حالا غیر از، این که حالا چون لا تعاد هم هست اضافه بر این، چون اصحاب خیلی به این ها تمسک نکردند چون لا تعاد هم هست

پرسش: مثلاً لا صلوة إلا بطهور بگوئیم چی؟ آن جا هم حواسش نبود

آیت الله مددی: آهان لا صلوة إلا بطهور طبق قاعده چون طهور و ثیابک فطهر چون طهور در آیات إن الله يريد الله ليطهرکم، در روایت آمده که لا تعاد یکیش طهور است، یعنی از این روایات معلوم می شود که طهور جز فرائض است، عرض کردم جز سنن، اگر تقیید به سنن خورد تقیید به سنن تقیید واقع نیست و لذا در حالات عذر اگر انجام داد آن عمل درست است، حواسش نبود جهلاً در حریر نماز خواند، حواسش نبود مثلاً فرض کنید نسیاناً فراموش کرد، می دانست لباس حریر دارد، نسیاناً در حریر نماز خواند، حالا بنا بر این که بگوئیم در نسیان حکم جهل دارد، آن بحث دیگری است، حالا نمی خواهم وارد آن بحث بشویم

پس بنابراین یک نکته ای را دقت بکنید در شریعت مقدسه که یک عرف قانونی خاصی است اگر تخصیص به سنت شد خوب دقت بکنید این تخصیص به سنت غیر از تخصیص به فریضه است، و لذا در حالات جهل، همین مسئله روزه که اخیراً مثال زدیم، یکی از آقایان هم بعد به من زنگ زد، آخه من گفتم یک آقایی گفت من به حاشیه عروه نگاه کردم کسی این حرف را نزد این که در روزه

ماه رمضان جهلا باید دو مرتبه بگیرد، این آقا به من زد، آخه یک حاشیه عروه چاپ شده اخیرا با ۴۳ تا حاشیه، گفت آن ها را هم نگاه کردم هیچ کس آن جا هم نگفته. ما عرض کردیم بین ماه رمضان و غیر شرق است، نکته را دقت بکنید! در باب قضای روزه عنوان آیه این است: و من كان منكم مريضا فعدةً من ايام اخر، خب این اطلاق دارد یا حالا عام است، شما در خارج ماه رمضان روزه بگیرید، این خارج ماه رمضان فرق نمی کند، مسافر باشید یا حاضر باشید، فرق که نمی کند، حالا ما باز از سنن پیغمبر آمد لیس من البرّ الصيام فی السفر، این جز سنن پیغمبر، این سنت پیغمبر این آیه مبارکه را تخصیص می زند، فعدةً من ايام اخر در غیر سفر و إلا عدة من ايام اخر که اطلاق دارد، عدة من ايام اخر بعد از ماه رمضان مثلا پنج روز رفتید سفر پنج روز از ماه رمضان بگیرید، این پنج روز اطلاق دارد، خوب تصور بکنید، عدة من ايام اخر، مقیدش چیست؟ یا مخصصش چیست؟ لیس من البرّ الصيام فی السفر، رسول الله اجازه روزه در سفر ندادند، پس این آیه مبارکه تقیید می خورد، عدة من ايام اخر فی غیر سفر حضرا،

پرسش: خود سفر که در آیه هست

آیت الله مددی: آن در ماه رمضان است، در قضا و امر قضا، امر قضا مطلق است خب، عدة من ايام اخر مطلق است، امر قضا که مطلق است، آن که در خود آیه است، من شهد منكم، آن در باب من شهد منكم است،

پرسش: حکمش

آیت الله مددی: بله حکمش این است

روشن شد چی می خواهم عرض بکنم؟ پس شما آیه مبارکه اطلاق داشت در خارج ماه رمضان چند روز بگیرید، سنت آمد گفت که نه در سفر نگیرید پس این سنت تقیید آیه است، مرحوم نائینی این بحث ها را می کردند علمای ما خیلی بهتر بود، تخصیص می زند، آیه تقیید می زند، سوال این است که آیا این تقیید مطلقا است؟ می گویند نه، اگر سنت تقیید زد در حالات عذر این تقیید برداشته می شود، خوب دقت بکنید! در حالات عذر و لذا اگر جاهل بود فرض کنید مثلا سنی بود، جهلی که مغفور عنه است، سنی بوده تازه شیعه شده، چون سنی ها در سفر روزه می گیرند، این گفت من بروم قضا را در سفر بکنم، بعد که آمد از علمای شیعه استفتاء کرد گفت نه

نمی شود، قضا هم در سفر نباید باشد، حالا این روزه بگیرد، جهلا روزه گرفت، در روایت دارد که اگر جهلا روزه گرفت روزه اش درست است، نکته فنی روشن شد؟

پرسش: آن جایی که فریضه هم باشد واقع هم باشد شارع نمی تواند بگوید من دلم می خواهم عفو بکنم نسیان را در فریضه یعنی در همان رمضان هم در سفر دیگه دلیلی، دچار شبهه شد روزه رگفت

آیت الله مددی: شما از بحث من خارج شدید، باز برگشتید به بحث قبلی آن روز، عرض کردیم آن جا مشکلی این است که امر اصلا نداشته، این جا امر دارد، فعدة من ایام اخر، نهایت این امر تقیید خورد، تخصیص خورد، این عدة در سفر نباشد، حالا جاهل بود، بحث سر این است، حالا که جاهل بود اطلاق محفوظ است، روشن شد؟ بحث فنی روشن شد؟ آقایان ما بیشتر می گویند این روایتی که آمده که إن صام فی السفر بجهالة و لا بأس، ما آمديم این را فنیش کردیم، این را تقیید نگرفتیم، آمديم اصلا گفتیم بیاییم بحث این جوری بکنیم، نه این که بحث تقیید و تخصیص، این تخصیص یعنی سنت فریضه را تخصیص زده، عدة من ایام اخر این فریضه است، اطلاق دارد، در خارج ماه رمضان مسافر باشد یا نباشد، سنی ها هم خب همین حرف را می زنند، چیز تازه ای هم نیست، ما روایت داریم به این که لیس من البر الصیام فی السفر، پس این تخصیص زد، لکن این تخصیص به سنت است نه به فریضه و لذا اگر جاهل بود، مراد از جاهل را آقایان گفتند جاهلی که در نظر عرف متعمد باشد یعنی قاصر، می گویند جاهل مقصر تقریبا متعمد حساب می شود، جاهل حساب نمی شود، پس اگر جاهلی بود که التفات نداشت و نمی دانست هم چنین چیزی هست، سنی بود خب،

پرسش: جهل مرکب

آیت الله مددی: به قول شما جهل مرکب بود

یا مقلد یک آقایی بود که می گفت اشکال ندارد، حالا فرض کنید یک کسی پیدا شد گفت روایت لیس من البر را ما قبول نداریم من باب مثال، این چون بعضی ها می گویند اصلا در زمان ما جهل هایی که می گویند معنا ندارد، چرا معنا ندارد؟ مقلد یک آقایی بود گفت اشکال ندارد، بعد سوال گفتند این اجتهادش به درد نمی خورد، حرف داغونی زده، اجتهاد درست این است که نمی شود، حالا

جاهلا در سفر روزه گرفت قضای ماه رمضان، این جا روایت دارد که روزه اش درست است، آقایان به تعبد روایت، ما از تعبد برداشتیم قاعده اش کردیم، مباحث تخصیص این خوب توش مطرح بشود، که موارد تخصیص در این شریعت مقدسه، در این قانون خاص فرق می کند، اگر تخصیص کتاب به سنت شد در حالات عذر فریضه به حال خودش می ماند، حالا این از کجا؟ این از مجموعه روایات، این مطلبی را که من عرض کردم که صریح صریح روایت نیست، این از مجموعه روایات مخصوصا حدیث لا تعاد، چون امام می فرماید لا تعاد الصلوة إلا من خمس الوقت و القبلة و الطهور و الركوع و السجود و القراءة سنة و التشهد سنة، در بعضی جاها دارد و التسليم سنة، حالا این ها هیچی، بعد می فرماید و لا تنقض السنة الفريضة، این لا تنقض السنة یعنی شما اگر اخلاص به سنت کردید لکن خود فرض را انجام دادید عمل درست است،

پرسش: سنت به سنت؟

آیت الله مددی: سنت این جا چی بوده؟ فریضه چی بوده؟ روزه در خارج ماه رمضان، این فریضه بوده، شما این را انجام دادید، در حال سفر سنت بود انجام ندهید، مادام خود فریضه را انجام دادید عمل درست است پس این روایتی که می گوید صام فی السفر بجهالة درست می شود، حسب قاعده می شود. دیگه مشکل ندارد. تعبد نیست، روشن شد؟

در حقیقت این ها تطبیق همان قاعده است که لا تنقض السنة الفريضة، پس شما فریضه چی بود؟ روزه در خارج ماه رمضان، این را انجام دادید، سنت چی بود؟ سفر نباشد، این را نمی دانستید، این سنت را اخلاص کردید، شما با روزه تان اخلاص به سنت کردید، لا تنقض السنة الفريضة، می گوید مادام شما فریضه را انجام دادید اخلاص به سنت شد آن وقت لا تنقض السنة الفريضة به قرینه لا تعاد باید حالات عذر باشد، البته مرحوم آقای نائینی، ان شا الله شاید به یک مناسبتی لا تعاد هم متعرض بشویم، مرحوم آقای نائینی می گوید لا تعاد شامل جهل نمی شود، شامل به اصطلاح نقیصه یا زیاده می شود، ما عرض خواهیم کرد که هیچ کدام مانع ندارد، شامل زیاده و نقیصه اگر زیاده قابل تصور باشد، جایی که قابل تصور نیست نه و شامل جهل هم می شود، ظاهر حدیث مبارک لا تعاد اصولا مسبب مسبب عذر است و جهل در این موارد، جهلی که عن قصور باشد یا جهل مرکب این عذر است پس شما اگر فریضه را انجام

.....
دادید اخلال به سنت کردید در این جا این عمل درست است، اگر این بحث را در تخصیص مطرح می فرمودند از این مباحث ظنی

الدلالة و سند خیلی بهتر بود، این یک نکته، نکته فردا تشخیص سنت را چون این جا باید عرض بکنیم خیلی مهم است

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين